

بررسی نسبت انکار نبوت و الحاد به محمدبن زکریای رازی

حوران اکبرزاده^۱

نیره کاظمی^۲

چکیده

محمدبن زکریای رازی فیلسوف قرن چهارم هجری (۳۱۳ ه.ق)، یکی از اندیشمندان بزرگ ایران و جهان اسلام بشمار می‌رود اما برخی از مخالفین، وی را متهم به الحاد کرده و اعتقادات دینی او را مورد خدشه قرار داده‌اند. در پژوهش حاضر برآنیم تا به تحلیل و بررسی دو پرسش در این باره بپردازیم: آیا حقیقتاً محمدبن زکریا منکر نبوت بوده است یا خیر؟ مخالفین چه دلایل منطقی برمدعای خود ارائه داده‌اند؟ در مقام ارزیابی باید گفت: دلایلی از جمله باور وی به تناسخ و قدمای خمسه؛ تأکید زیاد وی بر استقلال عقل؛ و نگارش دو کتاب به نام‌های مخاریق الأنبياء و نقض الادیان در زمینه انکار نبوت توسط مخالفین مطرح شده است؛ اما در دیگر سو قرائنی وجود دارد که دلایل مخالفین را مخدوش کرده و یا حداقل مورد تردید قرار داده است. از جمله استناد نگارش دو کتاب مذکور به وی نامشخص و بدون دلیل است زیرا متن آن دو موجود

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۲/۱۲؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۳/۱۷

^۱ استادیار گروه فلسفه دانشگاه علامه طباطبائی، hooranakbarzadeh@yahoo.com

^۲ کارشناس ارشد فلسفه و کلام اسلامی، nayere.kazemi91@gmail.com

نیست و در میان مورخین و فهرست نویسان تنها برخی اندک قائل به نگارش آنها توسط محمدبن زکریا شده‌اند؛ شواهد دیگری از قبیل احترام امرای مسلمان به محمدبن زکریا؛ نگارش کتاب‌هایی در زمینه امامت و معاد می‌تواند او را از این نسبت‌ها مبرا سازد. همچنین عبارت‌هایی در بعضی از آثار او به چشم می‌خورد که نشانگر باور او به پیامبر اسلام و کتابش قرآن کریم است. در نهایت پس از تحلیل و بررسی أدله هر دو دسته می‌توان گفت که ظاهراً محمدبن زکریای رازی با داشتن افکار و اندیشه‌هایی جدید و بعضاً متفاوت از جریان‌های فکری زمانش مورد قضاوت‌های نابجا و نادرست برخی جریان‌های فکری افراطی مانند اسماعیلیه قرار گرفته است.

واژگان کلیدی: نبوت، امامت، محمد بن زکریای رازی، عقل.

مقدمه

ابوریحان بیرونی در فهرستی که از آثار محمدبن زکریا نام برده، صد و هشتاد و چهار اثر برای او برشمرده است. بنا بر این فهرست، چهارده اثر در الهیات و دو اثر در کفریات به رازی منسوب است. ابن ابی اصیبعه فرد دیگری که آثار محمدبن زکریا را برشمرده است که در کتاب *عیون الأنباء فی طبقات الأطباء* دویست و سی و هشت اثر را برای وی نام برده است. متأسفانه بیشتر آثار او از بین رفته و کتاب‌های *طب روحانی* و *السیرة الفلسفیه* از مجموعه کتب وی است که در دسترس می‌باشد.

بسیاری از نظریات پیرامون نبوت منسوب به محمدبن زکریا، توسط دیگران نقل شده است؛ ابوحاتم رازی در *أعلام النبوه*، حمیدالدین کرمانی در *الاقوال الذهبیه*، ناصر خسرو در *جامع حکمتین و زاد المسافرین* و *بستان العقول* اقوالی را از محمدبن زکریا نقل و نقض یا رد کرده‌اند. همچنین ابوریحان بیرونی در *تحقیق ما للهند*، ابن حزم اندلسی در کتاب *الفصل* و ابن میمون هر کدام پاره‌ای از عقاید رازی را در کتب خود بیان کرده‌اند. در این مقاله در پی آنیم تا به واکاوی اندیشه‌های محمدبن زکریای رازی پردازیم و جایگاه دین و به‌ویژه مسأله نبوت و ارتباط عقل و وحی را در نگاه او بررسی کنیم. در این پژوهش، از آثار اندکی که از خود محمدبن زکریای رازی در دسترس است و همینطور از گزارشات دیگران درباره او بهره می‌گیریم.

محمدبن زکریا برای عقل منزلت بالایی قائل است. این اندیشمند که به وجود خداوند قادر متعال تصریح دارد، عقل را برترین آفریده خداوند و تنها وسیله برای شناخت خداوند و تنها راه هدایت و سعادت انسان‌ها می‌داند. ابوحاتم رازی متفکر هم عصر و هم شهری محمدبن زکریا شرح مناظره‌ای که در حضور حاکم ری میان آن دو رخ داده است را، در کتاب *اعلام النبوه* آورده است. بنا به گزارش ابوحاتم در این مناظره محمدبن زکریا با نگاه ویژه‌ای که به عقل دارد ضرورت نبوت را انکار می‌کند. آنچه حائز اهمیت است این است که روشن کنیم آیا محمدبن زکریا عقل را مقابل نقل می‌داند یا مقابل وحی؟! تفکیک وحی از نقل در بحث حاضر اهمیت دارد و اینکه مشخص کنیم که محمدبن زکریا با وحی که کلام الهی و عین‌الیقین و عاری از خطا و اشتباه است، مخالف بود و عقل را در برابر آن بی‌نیاز می‌دانست یا اینکه برداشت‌ها و تفاسیر مفسران

و فقیهان آن زمان از آیات الهی که نقل است، مورد قبول محمدبن زکریا نبود؟ تفاوت وحی و نقل به روشنگری این موضوع کمک می‌کند.

در این مقاله دلایل مطرح شده در هر دو نوع نگرش بررسی می‌شود که یکی معتقد به انکار نبوت از سوی محمدبن زکریا و در نتیجه الحاد وی است و دیگری او را نه تنها منکر نبوت نمی‌داند، بلکه او را شیعه دوازده امامی تلقی می‌کند. لذا مطالب مقاله را در دو بخش بیان شده‌اند؛ در بخش نخست به تحلیل و بررسی دلایل مخالفین محمدبن زکریا پرداخته شده است و در بخش دوم دلایل موافقین و حامیان وی مورد ارزیابی قرار گرفته‌اند، تا با در دست داشتن هر دو دلیل مخالفان و موافقان انتساب انکار نبوت به محمدبن زکریا، بتوانیم به درستی با این شخصیت بزرگ ایران اسلامی آشنا شویم.

۱. بررسی دلایل انتساب الحاد و انکار نبوت به محمدبن زکریا

در این بخش به بررسی دلایلی که برای انکار نبوت محمدبن زکریا وجود دارد پرداخته می‌شود. دلایلی که برای انکار نبوت و اتهام او به الحاد وجود دارد از این قرار است:

۱-۱. انتساب دو کتاب نقض الادیان و مخاریق الانبیاء به محمدبن زکریا

در حال حاضر از کتب **نقض الادیان و مخاریق الانبیاء** اثری در دست نیست؛ اما عده‌ای از این آثار نام برده‌اند و با استناد به مطالب آن‌ها، محمدبن زکریا را منکر نبوت دانسته، لذا وی را ملحد خطاب کرده‌اند. **ابوریحان بیرونی** یکی از افرادی است که در فهرست آثار محمدبن زکریا نام آن دو کتاب را این‌گونه آورده است: **فی النبوات و یدعی نقض الادیان و کتاب دیگر فی حیل المتنبین و یدعی مخاریق الانبیاء** (در نیرنگ پیامبرنمایان و آن مخاریق پیمبران خوانده می‌شود). (محقق، ۱۳۵۲: ص ۱۲۳) **بیرونی** می‌گوید:

«رازی در پایان کتاب خود در نبوات، فضلا و بزرگان را استخفاف کرده، با نوشتن آن کتاب اندیشه و زبان و قلم خود را به چیزهایی ملوث کرده است که مرد خردمند از آن تنزه می‌جوید و بدان التفات نمی‌کند.» (همان، ص ۱۲۵)

فرد دیگر **ابوحاتم رازی**، یکی از دعوات اسماعیلی و متکلم و محدث هم‌عصر و

هم شهری اوست. او مدعی است که محمدبن زکریا کتابی را در ابطال نبوت نوشته است. ابوحاتم در کتاب **اعلام النبوه** به رد نظریات محمدبن زکریا پرداخته است. (ابوحاتم، ۱۳۷۸: ص ۶۳) ابن القیم شخصیت دیگری است که می گوید محمدبن زکریا کتاب هایی در ابطال نبوت و معاد نوشته و بدترین چیزهای هر دینی را برگزیده و برای خود مذهبی ساخته است. (محقق، ۱۳۵۲، ص ۱۲۳)

شخصیت دیگری که محمدبن زکریا را متهم به انکار نبوت کرده است، حمیدالدین کرمانی است. حمیدالدین در کتاب **الاقوال الذهبیه** به رد کتاب **طب روحانی** محمدبن زکریا پرداخته است و فصل اول این کتاب را به پاسخ به انکار نبوت محمدبن زکریا اختصاص داده است و به تمییم و تکمیل جواب ابوحاتم پرداخته است. سندی در دست نیست که بگوییم حمیدالدین به کتاب **نقض الادیان** محمدبن زکریا دسترسی داشته و آن را دیده است. وی در حالیکه بعد از ابوحاتم راوی انکار نبوت محمدبن زکریا است، این انتساب را با کتاب **اعلام النبوه** ابوحاتم، هم کیش اسماعیلی خود مستند کرده است. (کرمانی، ۱۳۹۷ ه ق: صص ۷-۱۱)

ناصر خسرو شاعر و نویسنده اسماعیلی مذهب نیز، شخصیت دیگری است که محمدبن زکریا را به کفر و الحاد متهم می کند؛ وی در کتاب **زاد المسافرین**، عقیده او به قِدم هیولی را رد می کند و این اعتقاد را مخالف سخن خدای تعالی می داند. (ناصر خسرو، ۱۳۸۳: صص ۷۸ و ۷۹)

ابوریحان بیرونی کتاب **علم الهی** از محمدبن زکریا را حاوی اندیشه های ثنوی می داند. وی می گوید:

«من کتاب فی العلم الالهی او را مطالعه کردم او در این کتاب به کتاب های مانی خاصه سفر الاسفار او راه می نماید.» (محقق، ۱۳۵۰: ص ۲۶۶)

البته لازم به ذکر است اقوال بیان شده از محمدبن زکریا در کتاب **علم الهی** او - که اصل آن در دسترس نیست - مطالبی نیست که به طور مستقیم درباره نبوت باشد و آنچه از وی در باب نبوت نقل شده عمدتاً همان است که ابوحاتم در کتاب **اعلام النبوه** بیان کرده است. با توجه به این امر که به جز ابوحاتم شخص دیگری به نقل و ردّ دو کتاب مذکور نپرداخته است و از سوی دیگر به جز ابوریحان بیرونی که نام دو اثر مذکور را در

شمار آثار محمدبن زکریا ذکر کرده است، سایر فهرست‌نویسان نامی از آن دو اثر نبرده‌اند، این اندیشه قابل تأمل است که تا چه حد می‌توان درباره وجود خارجی این دو کتاب یقین داشت؟ آیا واقعاً در عالم خارج این مناظره بین دو رازی در حضور حاکم ری صورت گرفته است؟ و کسی شاهد بر این مناظره بوده است؟ یا مناظره مذکور، امری خیالی و زاییده ذهن ابوحاتم است؛ یعنی به نوعی ابوحاتم در *اعلام النبوه* آنچه فکر می‌کرد ممکن است اتفاق بیافتد را بیان کرده و با خیال‌پردازی دیالوگ و مناظره‌ای را بین خود و محمدبن زکریا بر سر ضرورت نبوت و کارآیی عقل ترتیب داده است.

در این صورت پرسش مهم دیگری مطرح می‌شود که با توجه به هم‌زمانی ابوحاتم رازی (م ۳۲۲ق) و محمدبن زکریای رازی (م ۳۱۳ق) آیا محمدبن زکریا کتاب *اعلام النبوه* را دیده است؟ و اگر وجود آن کتاب را درک کرده و آن را مخالف اندیشه‌های خود یافته، چرا سکوت کرده است؟ با توجه به رد و نقض‌هایی که محمدبن زکریا بر افکار مخالفینش داشته و در مقابل مخالفین سیره فلسفی‌اش، کتابی به نام *السیره الفلسفیه* تألیف و از روش فلسفی خود دفاع کرده است، بعید به نظر می‌رسد که در مقابل اتهام‌هایی از این دست سکوت کرده و ردیه یا دفاعیه‌ای در این موضوع ننوشته باشد. احتمالات زیر در پاسخ به پرسش‌های فوق می‌تواند مطرح باشد:

۱. یا محمدبن زکریا کتاب مذکور را دیده و مطالب منسوب به خود را قبول داشته و سکوت کرده است.
۲. یا اینکه او اصلاً کتاب را ندیده است. با توجه به تاریخ وفات آن‌ها می‌توان احتمال داد که ابوحاتم بعد از فوت محمدبن زکریا این کتاب را نوشته باشد.
۳. یا محمدبن زکریا به ابوحاتم پاسخ داده است؛ اما پاسخ‌های وی به‌طور کامل توسط ابوحاتم، در *اعلام النبوه* ذکر نشده است و کتاب با دیدگاهی یکطرفه و با سلیقه و مذاق ابوحاتم نوشته شده باشد.
۴. یا مناظره مذکور، مناظره‌ای فرضی و زاییده ذهن ابوحاتم باشد. (گرچه حمیدالدین کرمانی در *اقوال‌الذهبیه* به تشکیل این مناظره در حضور مرداوینج، حاکم آن زمان ری، اشاره کرده است.)

۲-۱. باور محمد بن زکریا به تناسخ

دلیل دیگر مخالفین محمد بن زکریا درباره انتساب الحاد به او این است که وی به تناسخ اعتقاد دارد و چون این موضوع را مخالف تعالیم دینی می‌دانند، وی را مخالف دستورات پیامبر و خود پیامبر می‌پندارند. اندلسی از کتاب **علم الهی رازی** نام برده، مطالب آن کتاب و کتاب **طب روحانی** را در تأیید تناسخ و ابطال نبوت می‌داند. (محقق، ۱۳۵۲: ص ۲۶۷)

ابن حزم در فصلی از کتاب خود که از قائلان به تناسخ ارواح یاد می‌کند، می‌گوید معتقدان به تناسخ دو فرقه هستند؛ گروهی معتقدند که ارواح پس از اینکه از بدن‌ها جدا شدند به بدن‌هایی دیگر منتقل می‌گردند هر چند بدن‌های جدید از نوع بدن‌های اولیه نباشند و محمد بن زکریای رازی را از قائلان این عقیده می‌داند که این عقیده را در کتاب **علم الهی** بیان کرده است. وی می‌گوید محمد بن زکریا در بعضی از کتاب‌های خود گفته است اگر راهی به رهانیدن ارواح از اجساد حیوانی به اجساد انسانی جز کشتن حیوان‌ها وجود می‌داشت هیچ یک از حیوانات روا نمی‌بود. (ابن حزم اندلسی، ۱۴۱۶: ص ۱۰۹)

با توجه به اینکه کتاب **علم الهی** محمد بن زکریا در دسترس نیست و اطلاعات ما از این کتاب نیز، از اقوال دیگران است، قضاوت درباره این سخن محمد بن زکریا امری دشوار است. محمد بن زکریا در **السیرة الفلاسفیه** سخنی ابهام‌آمیز دارد که شاید برخی ادعا کنند که منظور وی عقیده به تناسخ است. او در باب کشتن حیوانات می‌گوید:

«بر انداختن حیوانات گوشتخوار از دو راه مجاز است: یکی آنکه اگر آنها را برنیزانند، از وجود آنها به حیوانات دیگر آزار فراوان می‌رسد و عموم حیوانات گوشتخوار چنین هستند. دیگر آنکه نفس از هیچ جسدی جز از جسد انسان مفارقت نمی‌کند و چون حال حیوانات چنین است، پس جدا ساختن این قبیل نفوس از اجساد در حکم باز کردن راه نجاتی جهت آنهاست و از آن بابت که در حیوانات گوشتخوار هر دو حال موجود است، پس بر انداختن آنها حتی - الامکان واجب می‌آید؛ چه در نتیجه این کار هم الم حیوان تقلیل می‌یابد و هم امکان آنکه نفس او در اجسادی صالح تر حلول کند فراهم می‌شود.» (رازی، ۱۳۴۳: صص ۱۱۵-۱۱۶)

وی در ادامه می‌گوید کشتن حیوانات اهلی جز به مدارا روا نیست و حتی المقدور از تغذیه گوشت آنها باید اجتناب شود.

«و اگر مسأله نجات دادن نفس این حیوانات از قید بدن آن‌ها در میان نبود، البته عقل هیچوقت ذبح آنها را روا نمی‌داشت.» (همان: ص ۱۱۶-۱۱۷)

البته میان فیلسوفان اختلاف است که خوردن گوشت حیوانات اهلی چه حکمی دارد؛ گروهی مجاز می‌دانند و گروهی روا نمی‌دانند و سقراط از آن دسته فیلسوفانی بود که خوردن گوشت حیوانات را مجاز نمی‌دانست. (محقق، ۱۳۵۲: ص ۲۲۱)

در رابطه با تحلیل مطلب فوق باید اعتراف کنیم که عبارات مذکور، مبهم و دوپهلوست. آیا محمدبن زکریا در این عبارات در صدد طرح بحث اخلاقی در مورد ذبح ناروای حیوانات است یا بحث اعتقادی تناسخ؟ معنی عبارت «نفس از هیچ جسدی جز جسد انسان مفارقت نمی‌کند» یعنی چه؟ و اینکه «نفس حیوانات از بدن آنها جدا نمی‌شود لذا ذبح آنها برای نجات آن‌ها جایز میشود»، یعنی چه؟ آیا بدین معنی است که مرگ (مفارقت نفس از بدن) تنها برای انسان‌ها رخ می‌دهد و در حیوانات به خودی خود اتفاق نمی‌افتد؛ بلکه باید انسان به آنها کمک کرده، آنها را از آلم نجات دهند و دیگر موجودات را نیز از آزار این حیوانات (مثلاً گوشتخوار) در امان نگه دارند؟ آیا وی در صدد طرح یک بحث زیست‌شناسانه است؟ حتی اگر احتمال اعتقاد به تناسخ به وی داده شود، با توجه به تصریح متن فوق، به نظر می‌رسد در رابطه با حلول نفوس حیوانات باشد نه انسان. بنابراین نمی‌توان با استناد به این عبارات وی را منکر معاد بدانیم؛ چرا که در ادامه ادله دیگری درباره معاد باوری وی ارائه خواهیم کرد. در هر صورت از نظر نگارندگان این دلیل نیز برای متهم کردن محمدبن زکریا به الحاد کافی نیست، گرچه برای درک منظور محمدبن زکریا در عبارات فوق تأمل و تعمق بیشتری لازم است و در صدد رفع همه اشکالات نیز نیستیم.

۳-۱. دیدگاه محمدبن زکریا از مبادی خمسه و نحوه آفرینش انسان و هستی

مهم‌ترین نقدی که به یکتاپرستی او وارد است، باور او به وجود پنج قدیم برای عالم است. لکن به نظر ما شاید بتوان باور او به قدمای خمسه را صرفاً برداشتی فلسفی دانست که او در باب نحوه آفرینش عالم ابراز داشته است. به دلیل اهمیت این موضوع، کیفیت

این اعتقاد را بررسی می کنیم تا ببایم که آیا هدف او در این تبیین، اثبات شریک‌الباری بوده یا صرفاً نگرشی فلسفی را ابراز داشته است؟

ناصر خسرو در کتاب **زاد‌المسافرین** چنین بیان کرده است که *ایران‌شهری* و محمدبن زکریا قائل به قدم هیولی هستند و محمدبن زکریا پنج قدیم را ثابت کرده است: هیولی، زمان، مکان، نفس، باری تعالی. (ناصر خسرو، ۱۳۸۳: صص ۷۳ و ۷۴) سپس به دنبال این بیان، استدلالی را مطرح کرده با این مضمون که عقیده به قدم هیولی، موجب تناقض است؛ زیرا خداوند خود فرموده است که زمین و آسمان را به ابداع آفریده است نه به کمک چیز دیگر و عقیده محمدبن زکریا در تضاد با قول خداوند است:

«و قول ما اندر این معنی آن است که گوئیم این اعتقادی فاسد است و بنیادی سست و نا استوار و قاعده ضعیف است به دو سبب؛ یکی بدان سبب که به-خلاف قول خدایی است و آنچه از گفتارها به‌خلاف قول خدا باشد، آفرینش که آن فعل خدایست، بر درستی آن گواهی ندهد و قولی را که آفرینش بر درستی آن گواه نباشد عقل نپذیرد. دیگر بدان سبب که بعضی از آن دعوی‌ها که این مرد کرده است مر دیگر بعض‌های خویش را همی باطل کند و این اعتقاد به‌خلاف قول خدای از آن است که خدای تعالی مر خویشتن را پدیدآرنده آسمان و زمین گوید به ابداع نه از چیزی.» (همان: ص ۷۷)

وی سپس نتیجه می‌گیرد که هر کس گفته خداوند را که از طریق پیامبر به ما رسیده است رد کند، این شخص ادعای پیامبری دارد. پس او اصل نبوت را به‌طور ضمنی ثابت می‌کند و البته کسی که افراد صالح از او پیروی می‌کنند شایسته‌تر به نبوت است تا کسی که افراد فتنه‌جو و دروغگو از او پیروی می‌کنند. (همان: ص ۷۸) سپس به ابطال آن از طریق دلایل عقلی و فلسفی می‌پردازد.

به منظور تحلیل ادعای ناصر خسرو در **زاد‌المسافرین**، می‌توان عبارات فوق را به جملات زیر تجزیه کرد:

الف. هر کس قدم هیولی را بپذیرد، با آفرینندگی و خالقیت خداوند مخالفت کرده است؛ زیرا خدای تعالی خود را آفریننده زمین و آسمان معرفی کرده است.

ب. هر کس گفته خداوند را که از طریق پیامبر به ما رسیده رد کند، ادعای پیامبری دارد.

ج. فردی که ادعای پیامبری دارد، پس اصل نبوت را به طور ضمنی پذیرفته است.
 د. هرگاه فردی نبوت را پذیرفته باشد، باید بداند که فردی که صالحین از او پیروی می‌کنند، شایسته‌تر است که نبی باشد تا فردی که فتنه‌جویان و دروغگویان از او پیروی می‌کنند.

ه. دلایل عقلی و فلسفی بر ردّ چنین نبی غیر شایسته‌ای وجود دارد.
 با اندک توجهی درمی‌یابیم که هیچ‌گونه عقلانیت قابل دفاعی در استدلال‌ات فوق وجود ندارد.

نخست اینکه آیا اگر کسی به قدم هیولی و سایر قدمای خمسه اعتقاد داشته باشد، خالقیّت خداوند را انکار کرده است؟ اگر حکما قائل به قدم زمانی عالم شده‌اند؛ یعنی برخلاف نظر متکلمین، حدوث عالم را زمانی نمی‌دانند؛ بلکه به حدوث ذاتی عالم قائلند، آیا این حکما کافر محسوب می‌شوند؟ آیا احتمال اینکه نظر محمدبن زکریا همان نظر حکما و یا شبیه به آنها باشد وجود ندارد؟

دوم اینکه بر فرض عدم توجیه نظریه مذکور، اگر کسی قائل به قدم هیولی شود، بدین معنی است که ادعای پیامبری کرده است؟ ناصر خسرو این ملازمه را با چه مبنایی و از کجا آورده است؟

برخی اعتقاد محمدبن زکریا درباره قدمای خمسه را اینچنین توضیح داده‌اند:

از پنج قدیمی که محمدبن زکریا قائل است، دو قدیم حی و فاعلند؛ یکی خداوند و دیگری نفس. یکی دیگر از آن قدما هیولی اولی است که منفعل و فاقد حیات است و جمیع اجسام موجود از آن پدید آمدند. دو قدیم دیگر یعنی مکان و زمان، نه حی اند و نه فاعل. او خداوند را در صفات فاعلیت و حی بودن با نفس مشترک می‌داند؛ لکن وجه تمایز آن دو را این‌گونه بیان می‌کند که خداوند عقل محض است و هیچ‌گونه جهت نقص و جهل در او راه ندارد. از نفس نیز حیات فیضان می‌یابد با این تفاوت که نفس گاهی به جانب عقل و گاهی به جانب جهل می‌گراید. نفس به خواست خداوند به هیولی تعلق می‌یابد و از این طریق انواع ترکیب‌ها پدید آمد. نفس هنگامی که به خالق نظر می‌کند از عقل برخوردار می‌شود و هنگامی که به هیولی نظر می‌کند غفلت و جهل بر او سایه می‌

افکند. خداوند عقل را بر نفس افاضه می‌کند و عقل را از جوهر الهی خود سوی مردمان می‌فرستد تا نفس را در جسم آنها بیدار کند و به نفس بفهماند که این جهان جای وی نیست و او در می‌یابد که جای او در عالم علوی است و بدان مشتاق می‌شود. (صفها، ۱۳۴۶: ص ۱۷۱ و ۱۷۰؛ ایجی، ۱۳۲۵: ص ۱۹۹) حتی ناصر خسرو که در عبارات قبلی آنگونه تناقض می‌بیند، عبارات اخیر را بیان می‌کند. (ناصر خسرو، ۱۳۸۳: ص ۱۱۵) بنابراین نظر این قائلین، از نگاه رازی فقط خداوند حکیم است که دارای فاعلیت است و محیی و عقل محض است و در خصوصیات خود برترین و کاملترین است و اوست که سبب خلق سایر موجودات می‌شود.

شاید این برداشت و تفسیر از محمدبن زکریا، مؤیدی بر برداشت نگارندگان درباره بحث قِدَم زمانی و حدود ذاتی قدمای خمسه از منظر محمدبن زکریا و شاهدی بر این مطلب باشد که اعتقاد به پنج قدیم صرفاً برداشتی فلسفی در باب خلق عالم است. به هر حال این مسأله که آیا نگرش محمدبن زکریا در باب نحوه آفرینش هستی درست است یا خیر، خارج از هدف این پژوهش است و نیاز به تحلیل بیشتری در پژوهش‌های دیگر دارد؛ اما آنچه در اینجا بیان شد به دلیل اهمیت این موضوع در انتساب الحاد به محمدبن زکریا بود.

سوم اینکه عباراتی از کتاب *انّ للعالم خالقاً حکیماً* وی، بیانگر این است که برخلاف ادعای مخالفینش، او فردی موحد و یکتاپرست بوده است. (محقق، ۱۳۵۲: ص ۱۱۲) وی در انتهای کتاب *السیره الفلسفیه* برای آنکه بیان کند که هدفش از فلسفه تشبّه به خداوند عزوجل بوده است و از سیرت فلسفی خود دفاع کند، خداوند را این-گونه توصیف می‌کند:

«پروردگار عز و جل عالمی است که جهل در او راه ندارد و عادل است که ساختش از جور بری است و علم و عدل و رحمتش بر اطلاق است و خالق و مالک ماست و ما بندگان حلقه به گوش اوئیم و محبوب‌ترین بندگان پیش مولای خود آن است که بهتر بر سیرت مولی رود و مطیع تر فرمان او را به کار بندد. پس نزدیکترین بندگان به خدای عز و جل داناترین و عادل‌ترین و رحیم‌ترین و مهربان‌ترین ایشان است و مراد از این گفته حکما که: «فلسفه تشبه به خداوند عزوجل است بقدر طاقت انسانی» همین است.» (رازی، ۱۳۴۳: ص ۱۲۰)

آنچه از عبارات فوق به دست می آید این است که محمدبن زکریا به گزاره‌های زیر اعتقاد دارد:

خداوند را عالم، عادل، رحیم، آفریننده و مالک معرفی می کند.
چنین خدایی را شایسته پرستش می داند.

انسان‌ها را بندگان حلقه به گوش او معرفی می کند.

۴- محبوب‌ترین بنده را کسی می داند که مطیع‌تر و نزدیک‌تر به صفات الهی باشد.
این عبارات بی تردید ادعای امثال ناصر خسرو و ابوحاتم را در مورد الحاد محمدبن زکریا مورد خدشه قرار داده و رد می کند.

۴-۱. آموختن فلسفه، راه سعادت و رستگاری

ناصر خسرو در کتاب *جامع‌الحکمتین* خود مطلبی را از کتاب *علم‌الهی* محمدبن زکریا نقل می کند:

«گفته است که هیچ کس جز بدین فلسفه ازین عالم بیرون نشود و به عالم علوی نرسد و جز بدین تدبیر حکمت نرهد.» (ناصر خسرو، ۱۳۶۳: ص ۲۱۳)

ابوحاتم نیز در کتاب *اعلام‌النبوه*، محمدبن زکریا را به دلیل این عقیده سرزنش می کند. وی می گوید آنچه موجب سعادت انسان می شود بر خلاف باور محمدبن زکریا آموختن فلسفه نیست؛ زیرا این کار فراتر از توان عده‌ای است و خداوند هرگز تکلیفی که در وسع بندگانش نباشد بر آن‌ها بار نمی کند. (ابوحاتم رازی، ۱۳۷۸: صص ۱۲۰-۱۲۱) بلکه همه انسان‌ها به بندگی خداوند دعوت شده‌اند و سعادت ایشان در پیروی از دستورات الهی است. (همان: ص ۱۲۰)

این مسأله که مراد محمد بن زکریا از فلسفه و آموختن آن چیست نیاز به دقت بیشتری دارد. همانطور که ذکر شد، وی در کتاب *السیره‌الفلسفیه* پس از بیان صفات خداوند، نزدیک‌ترین بندگان به خداوند را داناترین، عادل‌ترین، رحیم‌ترین و مهربان‌ترین آنان معرفی می کند. لذا محمدبن زکریا نیز همانند دیگر حکما، فلسفه را تشبه به خداوند عز و جل بقدر طاقت انسانی معرفی می کند. (رازی، ۱۳۴۳: ص ۱۲۰) با این بیانات می توان گفت از نظر محمدبن زکریا فلسفه و فراگیری آن قطعاً مخالف فرامین الهی نیست؛ زیرا

وی فیلسوف را کسی می‌داند که به صفات الهی نزدیک باشد. با توجه به این سخنان از تأکید رازی بر آموختن فلسفه، حصر راه نجات در آموختن فلسفه و انکار راه‌های دیگر از جمله نبوت و وحی لازم نمی‌آید و روشن است که این مقدار برای انتساب وی به داشتن افکار الحادی را توجیه نمی‌کند. شاید بتوان گفت به دلیل تأکید محمدبن زکریا بر جایگاه عقل و فلسفه و فیلسوفان، وجود مخالفت‌هایی طبیعی به نظر برسد اما نسبت کفر و الحاد به وی با دیدی افراط‌گونه نادرست است.

این‌ها مجموعه دلایلی بود که با تکیه بر آن، محمدبن زکریا را منکر نبوت و وحی می‌دانند. این مطلب که عده‌ای با عقاید فلسفی محمدبن زکریا مخالف باشند و آن عقیده را مخالف تعالیم دینی بدانند، موضوعی است که دربارهٔ فلاسفه دیگر نیز بسیار اتفاق افتاده است. یکی از انتقاداتی که به فیلسوفان مسلمان و فلسفه وارد شده، همین ناسازگاری فلسفه با دین است و همواره گروهی نیز تلاش کرده‌اند بین فلسفه و دین آشتی ایجاد کنند و فلسفه‌ای عرضه بدارند که موافق و در جهت تعالیم دینی باشد. در حالی که برخی دیگر معتقد به عدم التقاط دین و فلسفه و جدایی ساحت آن‌ها از یکدیگر بوده‌اند؛ لکن این به معنی مخالفت با دین نبوده و نیست.

دربارهٔ عقاید فلسفی محمدبن زکریا نیز می‌توان گفت، وی فلسفه‌ای عرضه کرده است که ممکن است سازگاری با تعالیم دینی نداشته باشد و اساساً با دغدغهٔ پاسبانی از مبانی دینی پایه‌گذاری نشده است. لکن این به معنی مخالفت او با دین و نبوت نیست. دربارهٔ سخنان کفرآمیز منسوب به او که عمدتاً از کتاب **اعلام النبوه** بیان می‌شود نیز، می‌توان گفت با توجه به نداشتن سند مستقیمی از خود محمدبن زکریا نمی‌توان قضاوت درستی داشت؛ زیرا ممکن است **ابوحاتم** در نقل اقوال محمدبن زکریا برداشت‌های شخصی خود را دخالت داده باشد و یا به دلیل تفاوت دیدگاهش با محمدبن زکریا، دربارهٔ صحبت‌های وی دچار سوء برداشت شده باشد. احتمال دیگری نیز مطرح است و آن این که اساساً کتاب کفرآمیزی که به محمدبن زکریا منسوب است، توسط شخص دیگری نوشته شده باشد و چون هیچ‌یک از آن دو کتاب موجود نیست، قضاوت و داوری در مورد صحت و سقم اتهامات **ابوحاتم** نسبت به محمدبن زکریا بسیار دشوار و دور از انصاف علمی است.

در بخش بعدی به بیان دلایلی می‌پردازیم که قرائن و شواهدی را خلاف ادعای فوق

ارائه می‌دهد.

۲. تحلیل و بررسی دلایل معتقدان به الحاد محمدبن زکریا

دلایلی وجود دارد که با استناد به آن‌ها می‌توان گفت که انکار نبوت توسط محمدبن زکریا، اتهامی است که مخالفانش به او نسبت داده‌اند.

۲-۱. موقعیت محمدبن زکریا در عصر خویش

طبق گزارش تاریخ، وی روابط خوبی با حاکمان مسلمان ری و بغداد داشته است. در عهد منصور بن اسحاق، حاکم ری (۲۹۰ تا ۲۹۶ ق) رئیس بیمارستان ری بود و در عهد خلافت مکتفی عباسی، حاکم بغداد (۲۸۹ تا ۲۹۵ ق) رئیس بیمارستان آنجا شد. بعد از مرگ مکتفی عباسی به ری بازگشت و حاکم ری استقبال خوبی از او کرد. (کریمی زنجانی، ۱۳۷۹، ج ۸: ص ۸۵) او همچنین با شخصیت‌های شیعی روابط خوبی داشته است. با فرماندار دیلمی، ابو محمد اطروش شیعی (م ۳۰۴ ق) و همچنین با ابوالحسن مسعودی (م ۳۴۶ ق) مورخ نامدار شیعی و صاحب *مروج الذهب* دوستی داشته و رساله‌ای در باره مباحثاتش با او به نام *کلام جری بینه و بین المسعودی فی حدوث العالم* نوشته است. همچنین همان‌گونه که حمیدالدین کرمانی گفته است مناظره بین محمدبن زکریا و ابوحاتم در حضور حاکم ری به نام *مرداویج* صورت گرفته است. از آنجا که *مرداویج* به دعوت ابوحاتم به کیش اسماعیلی در آمده بود، (دفتری، ۱۳۷۵: ص ۱۴۳) به نظر بعید می‌رسد شخصی - هر چند چیره دست در طب - با عقاید الحادی و انکار مهم‌ترین اصول دین مسلمانان (نبوت) تا این اندازه محترم شمرده شود. از نظر شیخ آقا بزرگ تهرانی یکی از علمای نامدار تشیع، وابستگی محکمی میان محمدبن زکریا با بزرگان و شخصیت‌های شیعی وجود داشته است. چنان که از او نقل است که می‌گوید:

«با فرماندار دیلمی، ابو محمد اطروش شیعی (م ۳۰۴ ق) معروف به ناصر کبیر که نسبش به علی (ع) می‌رسید و جد مادری سید مرتضی علم الهدی (م ۴۳۶ ق) بوده رابطه استواری داشته و برای او کتابی در حکمت با عنوان کتاب *الی الداعی الاطروش فی الحکمه* نگاشته است. همچنین با ابوالحسن مسعودی (م ۳۴۶ ق) مورخ نامدار شیعی و صاحب *مروج الذهب* دوستی داشته و درباره مباحثاتش با او رساله‌ای به نام *کلام جری بینه و بین المسعودی فی حدوث*

العالم می‌نگارد.» (کریمی زنجانی، ۱۳۷۹، جلد ۸: ص ۸۶)

۲-۲. قرائنی پیرامون اعتقاد محمدبن زکریا به نبوت و امامت

در میان فهرست آثار محمدبن زکریا که *ابن ابی‌اصیبه* و *ابوریحان* از آنها نام برده‌اند ما نام کتاب‌هایی را می‌بینیم که نشانگر توجه و پذیرش وی نسبت به مسأله امامت است. واضح است که منکر نبوت، منکر امامت نیز هست و در بیان فضایل امام کتاب نمی‌نویسد. جالب است که این کتاب‌ها (که در ادامه نام آن‌ها خواهد آمد) در تمام فهرست‌های مربوط به آثار محمدبن زکریا وجود دارد و بر خلاف آن دو کتاب (*مخاریق الانبیاء* و *نقض الادیان*) که عده‌ای آن‌ها را به محمدبن زکریا نسبت داده‌اند و عده‌ای در نگارش این کتاب‌ها از سوی او تردید دارند، کسی در انتساب آن‌ها به وی شکی ندارد. علاوه بر آن در فهرستی که خود محمدبن زکریا از آثارش نقل کرده و *ابن‌ندیم* در *الفهرست* آن را بیان کرده است، نام آن دو کتاب (*نقض الادیان* و *مخاریق‌الانبیاء*) درباره انکار نبوت دیده نمی‌شود. به نظر می‌رسد با توجه به آزاداندیشی و بیان صریحی که محمدبن زکریا در بیان عقایدش داشته است، اگر آن دو کتاب را نوشته بود حتماً آن‌ها را عنوان می‌کرد، همانطور که عقاید فلسفی‌اش را که مخالفت‌های زیادی در پی داشت، آشکارا ابراز کرده است.

ابن ابی‌اصیبه درباره انتساب این دو کتاب به محمدبن زکریا می‌گوید:

«دشمنان رازی این کتاب‌ها را ساخته و به نام او کرده‌اند و گرنه رازی بزرگ‌تر از این است که به این امر مبادرت ورزد و در این معنی کتاب پردازد.» (محقق، ۱۳۵۰: ص ۱۰۴)

به نظر ما بر فرض حتی اگر استناد این دو اثر به محمدبن زکریا صحیح باشد، به خاطر قرائن متعدد که برخی از آنها ذکر شد و برخی دیگر در ادامه خواهد آمد، این احتمال قوی‌تر است که بگوییم وی آثار مذکور را برای دفع نیرنگ‌های مدعیان دروغین پیامبری نگاشته باشد؛ لذا برخلاف اینکه آن دو آثاری کفرآمیز بشمار آیند، آثاری در دفاع از دین راستین به حساب می‌آیند.

در دفاع از محمدبن زکریا می‌توان دو نظر را بیان کرد: یا وی چنین کتاب‌هایی را نوشته است؛ بلکه مخالفان وی آن‌ها را نوشته و به او منتسب کرده‌اند و یا وی کتاب‌هایی

در رد بدعت‌ها و اندیشه‌های باطل نوشته است که مورد مخالفت جریان‌های انحرافی قرار گرفته و باعث تهمت زدن به وی شده است. مانند کتاب‌های **فی النبوات** و **فی حیل المتنبین** که بنا به گفته ابوریحان توسط دیگران **نقض الادیان** و **مخاریق الانبیاء** خوانده شده است. همانطور که ملاحظه می‌شود نام اول این کتاب‌ها کفرآمیز نیست؛ لکن از آنجا که اصل کتاب‌ها در دسترس نیست نمی‌توان قضاوتی دقیق ارائه داد. در اینجا به اختصار نام برخی از کتاب‌های محمدبن زکریا که نشان از اهمیت و باور او به امامت و معاد دارد و مخالف عقاید کفرآمیز منسوب به اوست، ذکر می‌شود تا خواننده منصف خود قضاوت کند که چنین کسی چگونه می‌تواند منکر نبوت و امامت باشد:

وی در الهیات کتابهایی دارد که نام برخی از آنها مطابق فهرستی که خود او تصنیف کرده است و ابوریحان و ابن ندیم آن را نقل کرده‌اند که عبارتند از:

- کتاب **فی ان للانسان خالقاً حکیماً**: کتابی درباره آن که آدمی را آفریننده‌ای استوار کار و داناست.

- کتاب **فیما یرد به اظهار ما یدعی من عیوب الانبیاء**: کتابی در رد اظهار کسانی که از انبیاء عیب جوئی کرده‌اند. **ابوریحان** نام این کتاب را **فی وجوب دعوه النبی علی من نقر بالنبوات** (در لزوم دعوت پیغمبر بر رد آنکه بر نبوات خرده گرفته است) ذکر کرده است. این نام دقیقاً برخلاف نسبت‌های ناروایی است که به محمدبن زکریا داده‌اند.

- کتاب **فی وجوب الادعیه**: در وجوب دعا از راه دوراندیشی

- کتاب **ما جرى بینة و بین سیسن المنانی رد بر سیسن ثنوی**

- کتاب **الإمام و المأموم و المحققین**

- کتاب **النقض علی الکیال فی الامامه**: **نقض و رد بر احمد کیال** در بحث امامت (ابن ندیم، بی‌تا، ص ۵۳۲-۵۳۴) **کیال** یکی از بزرگان اسماعیلی بود که بعدها ادعای امامت و پس از آن ادعای قائمیت کرد و مورد رد اسماعیلیان نیز قرار گرفت. (محقق، ۱۳۵۲: ص ۴۸-۴۹)

- کتاب **فی آثار الامام الفاضل المعصوم**: روشن است که کسی که کتابی پیرامون

آثار فضل و عصمت امام می نویسد، نمی تواند قائل به نبوت و عصمت نبی نباشد.
- کتاب *علی سهیل البلخی فی تثبیت المعاد*: (ابن ندیم، بی تا: ص ۵۳۴) / *ابوریحان* نام آنرا *الرد علی شهید فی لغز المعاد* یعنی ردّ بر شهید در معمای معاد ذکر کرده است. از گزارشات ابن ندیم و *ابن ابی اصیبعه* چنین پیداست که *محمد بن زکریا* در این رساله قصد اثبات معاد را دارد و اختلاف او با شهید در نحوه آن بوده است. (محقق، ۱۳۵۲: ص ۱۱۲) او در کتاب *السیره الفلسفیه* نیز، به وجود حیات پس از مرگ اشاره دارد و می گوید:

«هر کس را پس از مرگ حالی است خوش یا ناگوار، نظیر حالی که او قبل از تفرقه میان جسم و جان داشته». (رازی، ۱۳۴۳: ص ۱۱۱)

و این سخن نشانگر این است که *محمد بن زکریا* به حیات پس از مرگ اعتقاد داشته است و باید قولی که وی را معتقد به تناسخ می داند را با تردید بیشتری ارزیابی کنیم.

۲-۳. قرآنی بر اسلام و تشیع محمد بن زکریا

محمد بن زکریا در کتاب *الشکوک علی جالینوس* وقتی از کتاب *البرهان* جالینوس نام می برد آنرا بعد از کتاب *الله بزرگترین کتاب* در نظرش معرفی می کند:

فلأخذ الآن فی غرضنا الذی قصدنا، و نبداً من ذلك بکتاب البرهان، إذ کان أجل الكتب عندی و أنفعها بعد کتب الله المنزله و لا نذكر منها ما لیس بحق (رازی، ۱۳۸۵: ص ۳)

این عبارات نشان دهنده عظمت کتاب *الله نزد محمد بن زکریا* است. آیا کسی که کتاب *الله* را *اعظم کتب* می داند، می تواند به آورنده آن کافر باشد؟! و یا خود را نبی بداند؟! (چنانکه ناصر خسرو ادعا کرد)

قرائن دیگری نیز وجود دارد مانند اینکه عالم نامدار تشیع، *ابن طاووس* (۶۶۴ق) در کتاب *الأمان* خود نقل کرده که *محمد بن زکریا* در کتاب *بوء الساعه* (که در حال حاضر موجود نیست) سخن را با صلوات بر پیامبر و خاندان مطهرش، آغاز و پایان داده است.

«الحمد لله كما هو أهله و مستحقه و صلواته علی خیر خلقه محمد و آله و عترته»
(کریمی زنجانی، ۱۳۷۹، جلد ۸: ص ۸۶)

همچنین علامه آقا بزرگ تهرانی در *الذریعه* نام *محمد بن زکریا* را در شمار مؤلفان

شیعه آورده و آثار او را در شمار آثار شیعی ذکر کرده است. (همانجا)

به این نکته می‌توان توجه داشت که برخی از دلایل فوق، دلایل محکم و متقنی نیست؛ اما حداقل به نحو جدلی در مقابل ادله ضعیف برخی مخالفین محمدبن زکریا قابل عرضه بوده و به عنوان یک احتمال قابل تأمل است.

۲-۴. بررسی تأثیرگذاری برخی استادان شیعی بر محمدبن زکریا

بعضی بر این باورند که محمدبن زکریا در فلسفه شاگرد ابوزید/احمدبن سهل بلخی شیعی (م ۳۳۲ ق) بوده است. و با این استاد خود روابطی عمیق داشته است، به طوری که درباره علت عارض شدن زکام بر ابوزید در فصل بهار و به علت استشمام بوی گل رساله‌ای می‌نگارد. پس طبیعی به نظر می‌رسد که از عقاید شیعی استادش تأثیر گرفته باشد. (همانجا) البته برخی نیز در اینکه او شاگرد ابوزید بلخی باشد شک و تردید داشته‌اند. به این دلیل که ابن ندیم که محمدبن زکریا را شاگرد بلخی دانسته و گفته است محمدبن زکریا کتاب‌های او را به خود نسبت داده است و او را آشنا به فلسفه و علوم قدیمه می‌داند. (ابن ندیم، بی‌تا: ص ۵۳۱) در جایی دیگر جداگانه به شرح حال و بیان آثار ابوزید بلخی پرداخته است. (محقق، ۱۳۵۲: ص ۱۶) البته لازم به ذکر است که حتی اگر بپذیریم که محمدبن زکریا استادی دیندار و شیعه داشته و به استاد خود علاقه هم داشته است، این را نمی‌توان دلیلی بر دینداری او دانست؛ زیرا لزوم هم‌فکری استاد و شاگرد مطلب قابل پذیرشی نیست، کما اینکه در طول تاریخ شاگردانی که مخالف استاد خود بوده‌اند، هستند؛ اما همانطور که گفته شد، شاید ذکر چنین مواردی موجب تأمل و دقت بیشتری در هنگام داوری درباره افراد بشود.

۲-۵. عدم یافتن قرائن بر نگارش کتب کفرآمیز توسط محمدبن زکریا

بررسی آثار علمای شیعه اثنی عشری هم‌عصر محمدبن زکریا (نیمه اول قرن ۴) ما را به کتابی در باب رد قول انکار نبوت توسط محمدبن زکریا یا دفاعیه‌ای در باب اثبات نبوت نمی‌رساند. به طور نمونه می‌توان از ابن‌قبة نام برد که از متکلمین و دانشمندان بزرگ شیعه امامیه در نیمه اول سده چهارم هجری است. کتاب‌های **نقض کتاب المترشد ابوالقاسم بلخی و التعریف علی الفریديه** از جمله آثار اوست. نام این آثار توجه این

دانشمند بزرگ را به رد و نقض آراء مخالف نشان می‌دهد و اینکه چنین شخصی در مقابل آراء کفرآمیز رازی سکوت کند بعید می‌نماید. عیاشی سمرقندی (حدود ۳۴۵)، *ابن ابی تلج بغدادی* (۳۲۵ ه ق) و *ابوعبداللله مفتح* (۳۲۷ ه ق) که از دانشمندان برجسته شیعه امامیه هستند نیز اثری از رد و نقض آراء رازی در میان آثار آنها دیده نمی‌شود. (دوانی، ۱۳۷۸، جلد دوم: ص ۴۲۱) روشن است که شخصی مانند *محمد بن زکریا* که رئیس نخستین بیمارستان ری و بغداد و صاحب نظر در طب و محبوب حاکمان مسلمان بود، اگر کتابی کفرآمیز در انکار نبوت می‌نوشت، حتماً واکنش علمای شیعه و سنی را هم برمی‌انگیخت. حتی *حجه الاسلام امام ابو حامد غزالی* (م ۵۰۵ ه ق) که دشمن سرسخت فلاسفه و احیاگر علوم دینی بود، درباره *محمد بن زکریا* سکوت کرده و نسبت به او اعتراض و ردیه‌ای مطرح نکرده است. (اذکائی، ۱۳۸۴: ص ج)

بنابراین بسیار بعید می‌نماید که علمای شیعه و سنی وقتی با انکار یکی از اصلی‌ترین اصول دین مواجه شوند، سکوت کرده، از این اصل مهم دفاع نکرده باشند. آن هم نه از مردی منزوی و کوچک، بلکه از طیبی محبوب دربار و بزرگ که بنا به گزارشات تاریخی دارای سجایای خوب اخلاقی است و احتمال تأثیر تفکرات این چنین آدمی بر دیگران بسیار زیادتر از سایرین است. بنابراین می‌توان گفت یا احتمال اتهام کفر و الحاد به *محمد بن زکریا* توسط مخالفینش (که عمدتاً اسماعیلی بوده‌اند) زیاد است و یا برداشتی که از سخنان او شده است، برداشتی اشتباه بوده است.

۲-۶. بررسی ردیه‌های *محمد بن زکریا* بر آثار و آراء سایر اندیشمندان

به منظور روشن تر شدن بحث لازم است در این بخش به این موضوع پردازیم که *محمد بن زکریا* بر چه کسانی و چرا و در چه موضوعی ردیه نوشته است..

محمد بن زکریا بر افکار مخالفین خود ردیه‌هایی نوشته است که از این قرار است:

۱. برخی معتقدند نقض‌هایی که *محمد بن زکریا* بر فرقه‌های کلامی از جمله معتزله و ردیه‌ای که بر *احمد کیال* که ادعای امامت کرد و مورد تبری شیعیان امامیه بوده نوشته است و این خود دلیلی بر اثبات تشیع اوست. (کریمی زنجانی، ۱۳۷۹، جلد ۸: ص ۸۵) در ملل و نحل شهرستانی به‌طور مفصل عقاید *کیال* بیان شده است. او در ابتدا از داعیان

اسماعیلی بود. پس از آن ادعای امامت و سپس ادعای قائمیت کرد. وی چنین ادعا کرده است:

«هر که بتواند آفاق را بر انفس منطبق سازد و مناهج هر دو عالم یعنی عالم آفاق را که عالم علوی و عالم انفس که عالم سفلی است روشن سازد، او امام است و هر که بتواند همه عالم را در ذات خود تقریر و هر کلی را در ذات معین جزئی خود تبیین نماید، او قائم است.» (محقق، ۱۳۵۲: ۴۹)

او خود را دارای این شرایط می دانست و می گفت کسی جز وی تاکنون از عهده این امر بر نیامده پس خود را قائم می دانست. (شهرستانی، ۱۳۶۴: ص ۲۱۳)

پر پیدا است که چنین افکار بدعت آلودی بیش از آنکه واکنش یک منکر امامت و نبوت را در پی داشته باشد، خشم و واکنش یک معتقد راستین امامت و نبوت را برمی انگیزاند. لازم به یادآوری است که این اثر نیز در دسترس نیست؛ اما نام آن در فهرست آثار محمد بن زکریا آمده است.

همچنین وی ردیه‌هایی در زمینه‌های مختلف، بر افراد گوناگون نگاشته است. از جمله:

۲. ناشی و جاحظ هر دو به ردّ طب پرداخته بودند. به همین دلیل محمد بن زکریا به ردّ آنها پرداخت. (محقق، ۱۳۵۲: ص ۴۴)

۳. ردیه‌ای بر ابن الیمان در طب روحانی نوشته است؛ کتاب فی نقض الطب الروحانی علی ابن الیمان.

۴. ردیه‌ای بر شهید بلخی در موضوع لذت نوشته است. ابوالحسن شهید بن الحسین بلخی، ادیب و شاعر و متکلم قرن سوم هجری از روستاهای بلخ بود. (محقق، ۱۳۵۲: صص ۳۹ و ۴۱) ابن ندیم آن را این گونه عنوان می کند؛ کتاب نقضه علی سهیل البلخی فیما ناقضه به من اللذنه. (ابن ندیم، بی تا: ص ۵۳۳)

۵. ردیه‌ای بر منصور بن طلحه در نقض کتاب الوجود او، کتاب نقض کتاب الوجود لمنصور بن طلحه نگاشته است. (همان: ص ۵۳۴)

۶. ردیه‌ای بر ابوالقاسم بلخی در مسئله زمان. بلخی کتاب علم الهی رازی را نقض کرد و محمد بن زکریا ردیه‌ای بر نقض او نوشت. بلخی نقضی جدا بر مقاله دوم رازی

نوشته بود که محمد بن زکریا بر آن هم ردیه‌ای نوشت. ابوالقاسم بلخی رئیس معتزله بغداد و از شاگردان ابوالحسین خیاط بود. (محقق، ۱۳۵۰: ص ۳۱ و ۳۴) کتاب نقض نقض البلخی فی العلم الالهی. (ابن ندیم، بی تا: ص ۵۳۳)

۷. اثری به نام: رد بر مسمعی در رد او بر قائلان بقدم هیولی، ابوعلی محمد بن شداد بن عیسی المسمعی معروف به زرقان، یکی از متکلمان معتزلی و از اصحاب نظام بود که ظاهراً بر قائلان به قدم هیولی ردیه‌ای نوشته بود و از آنجا که محمد بن زکریا قائل به قدم هیولی است ردیه او را با نوشتن اثری رد کرد. (محقق، ۱۳۵۲: ص ۳۶؛ ابن-ندیم، بی تا: ص ۵۳۳)

۸. مقاله‌ای در رد بر احمد بن طیب سرخسی در آنچه درباره مزه تلخ بر جالینوس رد کرده است. (محقق، ۱۳۵۰: ص ۴۵)

نتیجه آنکه در میان ردیه‌هایی که محمد بن زکریا نوشته است، رد و نقض آراء شیعی و یا ردیه‌ای در باب معتقدات شیعه امامیه دیده نمی‌شود. وی یا در مورد مسئله‌ای فلسفی یا درباره طب به رد و نقض آراء دیگران پرداخته است و حتی ردیه‌ای که بر کیال نوشته است، می‌تواند نشان از اهمیت او به مسأله امامت باشد. این معیار و شاخصه‌ای است که تفکر محمد بن زکریا و روش فکر کردن وی را به ما نشان می‌دهد. بدین صورت که محمد بن زکریا به عنوان یک متفکر، هر جا با نظری و عقیده‌ای مخالف بود، ردیه‌ای بر آن می‌نوشته است. پس ردیه بر احمد کیال، دلیل بر حمایت وی از اندیشه صحیح امامیه و ضرورت هدایت هادی معصوم در جامعه است. همانطور که ذکر شد وی بیش از هر کس دیگر سعی در نشان دادن اشتباهات مذهب اسماعیلیه داشته است و چه بسا انتقادات وی به اعتقادات آن‌ها باعث شده است که از نظر این گروه، عقاید او کفرآمیز به نظر برسد.

۲-۲. دیدگاه محمد بن زکریا درباره مرگ‌هراسی

محمد بن زکریا درباره مرگ‌هراسی به عقیده دو گروه اشاره می‌کند:

گروه نخست کسانی هستند که به بقای نفس اعتقاد ندارند و می‌گویند با نابودی بدن، نفس هم نابود می‌شود. تحلیل محمد بن زکریا درباره این گروه این است: ترس از مرگ دلیلی ندارد. طبق نظر شما وقتی روحی نباشد، لذت و المی هم بعد از مرگ نیست و این

ترس بیهوده است. آدمی پس از مرگ هیچ گونه درد و رنج را درک نمی کند زیرا درد و رنج حسّی است و حسّ خاصّ زندگان است. (رازی، ۱۳۷۹: ص ۱۶۶)

گروه دوم کسانی هستند که به بقای نفس اعتقاد دارند. رازی درباره این گروه می گوید که اگر زندگی با فضیلت داشته باشند، مرگ برای آنها موقعیتی بهتر ایجاد می کند. محمدبن زکریا پیروان شرایع حقه را نیز رستگار می داند و این دلیلی دیگر برای رد انکار نبوت توسط محمدبن زکریا است. (قراملکی، ۱۳۹۱: ص ۴۴۲؛ رازی، ۱۳۷۹: ص ۱۶۶)

«و اگر کسی معتقد است که پس از مرگ از برای او حالت و عاقبتی است، نباید از مرگ وحشت و هراس داشته باشد؛ زیرا او اگر اهل خیر و فضیلت باشد و در گزارده آنچه شریعت راست و درست بر او واجب کرده، سستی نورزیده است، ایمان دارد باینکه با مرگ به آسایش جاوید و راحتی ابدی که شریعت وصول و فوز به آن را وعده کرده است، می پیوندد؛ اما اگر کسی در این شریعت شک نمود و بدان معرفت پیدا نکرد، بر اوست که کوشش و توان خود را بر بحث و نظر در آن مصروف دارد. اگر کوشش و توان خود را بر آن مصروف داشت، مقصر و کاهل نیست؛ زیرا از صواب دور نمی ماند و اگر به صواب نرسید، خداوند بزرگ و آمرزنده است و آنچه را که در وسع و طاقت بندگانش نیست باز نمی خواهد.» (رازی، ۱۳۷۹: ص ۱۶۶)

دلیل مذکور روشن می کند که انتساب الحاد و انکار نبوت و معاد به محمدبن زکریا، افترا بی بیش نیست.

۸-۲. نظر برخی اندیشمندان معاصر پیرامون دیانت محمد بن زکریا

از نظر برخی اندیشمندان معاصر همچون شهید مطهری، محمدبن زکریا شیعه‌ای است که مورد تهمت مخالفان قرار گرفته است. ایشان این مطلب را محال می داند که محمدبن زکریا با ابوحاتم مناظراتی را در حضور بزرگان شهر صورت دهد و در آن همه نبوات و مذاهب را انکار کند و باز هم در احترام زندگی کند. وی در مورد کتاب‌های نقل شده از او می گوید که ابوریحان بیرونی آن کتاب‌ها را *فی النبوات و فی حیل المتنبئین* می خواند و به دنبال هر کدام کلمه «یُدعی» می آورد، به این معنی که دیگران این نام را دادند و ابن ابی اصیبه هم نسبت این کتاب‌ها را به محمدبن زکریا انکار

می کند و می گوید دشمنانش نظیر علی بن رضوان مصری نام *مخاریق الانبیاء* را به کتاب‌های او داده‌اند. (مطهری، ۱۳۷۶: صص ۴۶۱-۴۶۴)

شهید مطهری نام کتاب‌هایی از محمدبن زکریا را که نشان از توحید، معاد و بقاء روح است، شاهد بر ادعای خود ذکر می کند و معتقد است کسی که منکر امامت است، فکر امامت این همه ذهنش را مشغول نمی دارد که چندین کتاب در این باره بنگارد. جدای از این‌ها، نظر ایشان این است که استدلالات نسبت داده شده به محمدبن زکریا در انکار نبوت، آنقدر سست و ضعیف است که آن را نمی توان به متفکری چون او نسبت داد. ایشان دو دسته مخالف برای محمدبن زکریا قائل است؛ یکی کسانی که با آراء فلسفی او مخالفند، مانند *فارابی* و *شهید بلخی* و دوم کسانی که با آراء مذهبی او مخالفند و این گروه فقط از اسماعیلیه هستند. ایشان معتقدند علت اینکه چرا مخالفان مذهبی محمدبن زکریا عمدتاً اسماعیلی هستند و چرا دیگر مسلمانان در برابر او سکوت کرده‌اند، این نظر را تقویت می کند که ممکن است محمدبن زکریا دیدگاه خاصی داشته است که مخالف با باور ویژه اسماعیلیان بوده باشد، نه لزوماً مخالف با دین یا دین اسلام به طور کلی. (همان: صص ۴۶۱-۴۶۴)

۹-۲. اهمیت عقل و تعقل از نظر محمدبن زکریا

یکی از دلایلی که منتقدان محمدبن زکریا بر آن تکیه می کنند، اهمیتی است که *رازی* به عقل می دهد و ستایشی است که در باب عقل می کند و آن را برترین مخلوق خداوند می داند. اما این موضوع قابل بررسی است که آیا می توان از سخنان *رازی* در باب اهمیت عقل، انکار وحی و نبوت را نتیجه گرفت؟ این یک مغالطه است. با توجه به اینکه محمدبن زکریا فصل اول کتاب *طب روحانی* را به ستایش عقل اختصاص داده است و با در نظر گرفتن این مطلب که نظرات او در این کتاب، عمدتاً محور قضاوت درباره عقل‌گرایی او قرار گرفته است، می توان گفت آنچه که او درباره عقل در کتاب *طب روحانی* گفته است، ناظر به عقل عملی و در مقابل هوی است. او که در این کتاب از بیماری‌های نفس و راه درمان آن‌ها سخن گفته است، عقل را داروی این بیماری‌ها می داند که از راه غلبه بر هوی به درمان بیماری‌های نفس می پردازد. بررسی کل کتاب و تحلیل آن نشان خواهد داد که عقل مورد نظر محمدبن زکریا در این کتاب به هیچ وجه

در تقابل با وحی و حس و تجربه نبوده است. به دلیل کاربرد وسیع معنای عقل، دقت در این موضوع حائز اهمیت است که وقتی متفکری از عقل سخن می‌گوید مراد او چه نوع عقل است.

علاوه بر آن در شمار آثار محمدبن زکریا کنابی است با عنوان *فی ان الطیب الحاذق لیس یقدر علی ابراء العلل کلها و ان ذلک لیس فی وسع البشر* (در اینکه پزشک ماهر بر درمان همه بیماری‌ها قادر نیست و این درخور توانائی بشر نمی‌باشد). (محقق، ۱۳۵۰: ص ۷۶. ابن ندیم، بی‌تا: ص ۵۳۴) این اثر محمدبن زکریا، در دسترس نیست؛ اما همان‌طور که از نام آن برمی‌آید، عقیده وی در باب خودکفا بودن عقل در رسیدن به جمیع منافع دنیوی و اخروی را رد می‌کند.

مطلب دیگر اینکه آیا صرف اهمیت به عقل، در مقابل اهمیت به وحی است یا اینکه این دو به مدد هم انسان را به سعادت می‌رساند و افتراق این دو از هم در سعادت انسان غیر ممکن است؟ گرچه پژوهش حاضر عهده‌دار بررسی رابطه عقل و وحی نیست؛ اما برای روشن‌تر شدن بحث حاضر، ناگزیر به‌طور اجمالی به جایگاه عقل در اسلام می‌پردازیم.

اهمیت قرآن و روایات به عقل، حاکی از این است که عقل، شاخص تشخیص حق از باطل است و اگر عقل تعطیل شود، توحید و معاد تعطیل خواهد شد. پس هر که از اهمیت عقل سخن می‌گوید، به ضرورت وحی را انکار نمی‌کند. آیات فراوانی در رابطه با اهمیت عقل وجود دارد که مخاطب این پژوهش قطعاً با آن‌ها آشناست، در اینجا به‌عنوان نمونه به چند روایت اشاره می‌کنیم.

امام صادق (ع) می‌فرماید: «هر که عاقل است، دین دارد و هر که دین دارد، عاقل است.» (کلینی، ۱۳۷۰ش، ج ۱، ح ۶)

امام باقر (ع) می‌فرماید: «خدا در روز قیامت نسبت به بندگان خود، به اندازه عقلی که به آنها داده خرده‌گیری می‌کند.» (همان: ح ۷)

رسول خدا فرمود: «خدا به بندگان چیزی بهتر از عقل قسمت نکرده است، خواب عاقل بهتر از شب بیداری جاهل است. إقامة عاقل بهتر از رنج حرکت جهاد جاهل است. خدا پیامبری را بر نیانگیخته تا عقل او را کامل کرده...» (همان: ح ۱۱)

امام علی (ع) می‌فرماید: «عقل تو را کفایت کند که راه گمراهی را از رستگاری نشانت دهد.» (نهج البلاغه، ۱۳۸۶، حکمت ۴۲۱: ص ۵۲۳)

در جای دیگر می‌فرماید: «اندیشیدن همانند دیدن نیست؛ زیرا گاهی چشم‌ها دروغ می‌نمایانند اما آن کس که از عقل نصیحت خواهد، به او خیانت نمی‌کند.» (همان، حکمت ۲۸۱: ص ۴۹۹)

این‌ها نمونه کوچکی از احادیث و روایاتی است که نشان از اهمیت عقل و جایگاه رفیع آن در نظر شیعه و در رستگاری انسان است. پس می‌توان گفت صرف اهمیت دادن به عقل، موجب انکار وحی و نبوت نیست؛ زیرا این دو با هم در سعادت انسان نقش دارند و عقل کاشف حکم شریعت است.

طبق گزارش ابوحاتم در کتاب **اعلام النبوه** اهمیت محمد بن زکریا به عقل، اصل و اساس بی‌نیازی انسان از نبی و دین بیان شده است؛ لکن باید به معنای عقل مورد نظر او توجه کرد. پیش از این به بیان دیدگاه او درباره عقل در کتاب طب روحانی اشاره شد. (رازی، ۱۳۷۹: ص ۲۴) علاوه بر مطالب گفته شده، می‌توان گفت عقل و نقل همتای همدیگرند و علوم عقلی و نقلی هر دو خطا پذیرند؛ اما وحی را با هیچ یک از آن دو نمی‌توان مقایسه کرد؛ وحی خطاناپذیر است و ساحت آن به کلی با دیگر علوم متفاوت و برتر از همه آنهاست و اساساً تصور تقابل عقل با وحی تصویری اشتباه است. نقش عقل تنها ادراک و کشف احکام الهی است و اساساً عقل در بعد هستی‌شناختی قدرت جعل احکام را ندارد. پس قابل قبول نیست که محمد بن زکریا عقل را بی‌نیاز از وحی الهی بداند.

آنچه ما از مجموعه گفتارهای وی از کتب موجود او می‌فهمیم این است که او به هدایت الهی و نیاز به این نوع هدایت باور دارد. آنجا که در مناظره با ابوحاتم از لزوم هدایت تک تک انسان‌ها توسط خداوند سخن می‌گوید و آنجا که از عقل به عنوان نعمتی خدادادی که ما را در شناخت خداوند یاری‌رسان است یاد می‌کند، همگی ناظر به باور او به نوعی هدایت از جانب خداست، جدای از این مطلب که باید مقصود محمد بن زکریا از استقلال عقل روشن شود که او استقلال عقل از وحی را منظور داشته یا استقلال عقل از نقل را.

مطلب دیگر این است که با توجه به گستردگی معنای عقل، باید روشن شود که مراد محمدبن زکریا از عقلی که انسان را به سعادت می‌رساند کدام عقل است؟ عقل معاش است یا عقل معاد؟ عقل عملی است یا عقل نظری؟ با توجه به اینکه عقل واژه‌ای است که بار ارزشی دارد و نزد همگان یکسان نیست، باید مراد وی را از این نوع عقل پیدا کرد. او در فصل نخست کتاب **طب روحانی** آنجا که به ستایش عقل می‌پردازد، از جمله منافع عقل را رسیدن به سود دنیوی می‌داند و اینکه پزشکی و فنون مختلف برای راحتی زندگی دنیوی از ثمرات عقل است. (همانجا) اینجا ناظر به عقل معاش است؛ اما آنجا که می‌گوید عقل در شناخت خداوند کمک می‌کند و به واسطه آن ما از چهارپایان متمایز می‌شویم و به امور غامضی که از ما پنهان است پی می‌بریم و به واسطه عقل به سود اخروی می‌رسیم و در نهایت می‌گوید که باید هوی را در برابر عقل خوار سازیم، نگاه او به عقل معاد است. (همان: ص ۲۵ و ۲۶)

بنابراین به این ترتیب از نظر ما سخن حمیدالدین کرمانی در *الاقوال الذهبیه* که می‌گوید عقلی که محمدبن زکریا آن را می‌ستاید، صرفاً عقل معاش است و این چنین عقلی هدایتگر به سمت سعادت اخروی نیست و فقط امور دنیوی را تأمین می‌کند، درست نیست. گویا مراد محمدبن زکریا از عقل به عنوان نعمتی که در دسترس همه هست و با آن می‌توانند به سعادت برسند، همان هدایت عامه‌ای است که نوعی از وحی است. پس به این ترتیب نمی‌توان وی را مخالف وحی دانست. شاید بتوان گفت مخالفت *رازی* با برداشت‌ها و تفاسیر مختلف و نادرست از وحی الهی، منجر شده است که او را مستقیماً مخالف و معاند با اصل آن تعالیم و آورنده آن تعالیم بدانند.

نتیجه‌گیری

باید توجه داشت که کتب الحادی نسبت داده شده به محمدبن زکریا به دست ما نرسیده و هر آنچه از او هم‌اکنون در دسترس است، مخالفتی با مبانی دینی ندارد. همچنین اگر هم با مبانی دین در تضاد باشد، اندیشه‌ای فلسفی است که ممکن است از خطای عقلی اندیشمندی صورت گرفته باشد. بنابراین دلایلی که برای الحاد محمدبن زکریا ذکر می‌کنند و اتهام‌هایی که به او وارد است را نمی‌توان پذیرفت. قضاوت دقیق در این باره منوط به بررسی تمامی آثار و افکار وی است و حال آنکه بیشتر آثار او از بین رفته‌اند و

بیشتر اطلاعات ما از او ناظر به اقوال دیگران و به ویژه مخالفان اوست. اینکه چرا و به چه دلیل مخالفان محمدبن زکریا که عمدتاً از اسماعیلیان هستند، اینگونه به او تاخته‌اند و افکار او را نقد کرده‌اند، از موضوع این پژوهش خارج است. آنچه در پژوهش حاضر مورد تحلیل و بررسی قرار گرفت، مجموعه دلایلی بود که موافقین و مخالفین علیه وی پیرامون اعتقاد به نبوت ایشان ذکر کرده بودند و به تبع آن سایر اعتقادات او از جمله اعتقاد به توحید، معاد و امامت نیز استطراداً مورد بررسی قرار گرفت.

پس از بررسی مذکور این نتیجه حاصل شد که بعید است با صراحت و یقین بتوان از الحاد محمدبن زکریا سخن گفت و انکار نبوت را به گونه‌ای که به او نسبت داده‌اند پذیرفت. همانطور که نمی‌توان با صراحت او را از این انتساب‌ها کاملاً مبرا دانست. البته می‌توان این احتمال قوی را در نظر گرفت که محمدبن زکریا به دلایل نظریات فلسفی خاص خود، مورد اتهام بود و شاید به دلیل تفاوت دیدگاه‌ها و بعضاً اختلاف مبانی فکری او با جریان‌های فکری متداول زمان خود مورد نقض و ردّ و سوء برداشت قرار گرفته است. شاید بتوان او را نیز همانند پیشوای خود، سقراط، قربانی قضاوت‌های تند و شتابزده هم عصرانش دانست. به هر صورت تلاش و خدمات علمی این فیلسوف بزرگ ایران اسلامی نباید در سایه این اتهام‌ها مخفی بماند.

منابع

- علی بن ابی طالب (ع) (۱۳۸۶) *نهج البلاغه*، مترجم محمد دشتی. مشهد: سنبله.
- ابن ندیم (بی تا) *الفهرست*، ترجمه محمد رضا تجدد، تهران: انتشارات اساطیر.
- ابوحاتم رازی (۱۳۷۸) *اعلام النبوه*، ترجمه و تعلیقات محب الاسلام، تهران: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر
- اذکائی، پرویز (۱۳۸۴) *حکیم رازی*، تهران: طرح نو.
- اندلسی، ابن حزم (۱۴۱۶ق) *الفصل فی الملل و الأهواء و النحل*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ایچی، میرسید شریف (۱۳۲۵) *شرح المواقف*، قم: الشریف الرضی.
- دوانی، علی (۱۳۷۸) *مفاخر اسلام*، دوره ده جلدی. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- رازی، محمد بن زکریا (۱۳۴۳) *السیره الفلسفیه*، تصحیح و مقدمه پول کراوس و ترجمه عباس اقبال، تهران: انتشارات کمیسیون ملی یونسکو در ایران.
- _____ (۱۳۷۹) *طب روحانی*، ترجمه جمعی از استادان حوزه و دانشگاه الزهراء، تهران: سازمان انجمن اولیا و مربیان.
- _____ (۱۳۸۵) *الشکوک علی جالینوس*، زیر نظر مهدی محقق، چارلز آدامز، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم (۱۳۶۴) *الملل و النحل*، چ سوم، قم: الشریف الرضی.
- صفا، ذبیح الله (۱۳۴۶) *تاریخ علوم عقلی در تمدن*، تهران: دانشگاه تهران.
- فرامرزی قراملکی، احد (۱۳۹۱) *نظریه اخلاقی رازی*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- طباطبایی، محمد حسین (۱۳۷۸) *سنن النبی صلی الله علیه و آله (اسلامیه)*، تهران: کتابفروشی اسلامیه.
- قبادیانی، ناصر خسرو (۱۳۸۳) *زاد المسافرین*، تصحیح محمد بذل الرحمن، تهران: اساطیر.
- _____ (۱۳۶۳) *جامع الحکمتین*، تصحیح و مقدمه هانری کربن، تهران: طهوری.
- کرمانی، حمیدالدین (۱۳۹۷ق) *الاقوال الذهبیه*. تحقیق و تصحیح و مقدمه صلاح

صاوی، مقدمه فارسی غلامرضا اعوانی، تهران: انجمن فلسفه ایران.
کریمی زنجانی، محمد (۱۳۷۹) *د/یره المعارف تشیع*، دوره چهارده جلدی، زیر نظر:
احمد صدر، حاج سید جوادی، کامران فانی و بهاءالدین خرمشاهی، تهران: نشر شهید
سعید مجبی.

کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق رازی (۱۳۷۰) *اصول کافی*، دوره شش
جلدی، مترجم آیت الله محمد باقر کمره ای، تهران: اسوه.

محقق، مهدی (۱۳۵۰) *بیست گفتار*، تهران: موسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل.
_____ (۱۳۵۲) *فیلسوف ری*، تهران: دانشگاه مک گیل کانادا و موسسه مطالعات
اسلامی.

مطهری، مرتضی (۱۳۷۶) *خدمات متقابل ایران و اسلام*، تهران: صدرا.